

از نگاه  
فریدون  
ایل بیگی

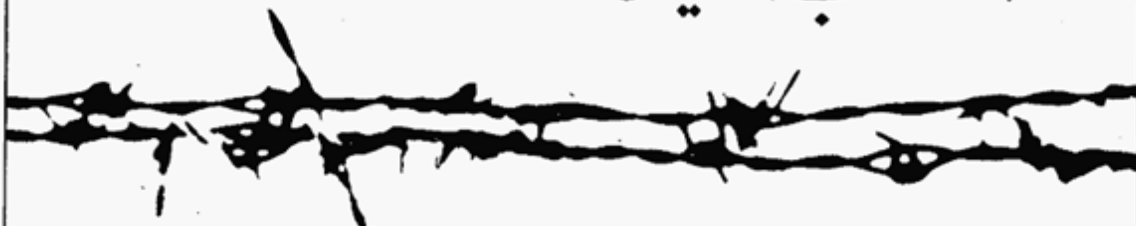
m.ilbeigi@yahoo.fr

نوشته ها و ترجمه های پراکنده

نگین ، - شماره 18 ، آبان 1345

# انقلاب سیاه

از: مالکولم ایکس Malcolm X  
ترجمه: فریدون ایل بیگی



و آسیا با هم ملاقات کردند. عده‌ای، طرفدار مذهب بودا بودند؛ عده دیگری، مسلمان؛ عده دیگری مسیحی و با از پیروان کنفوسیوس؛ و تعدادی از آنها بت پرست. آنها علیرغم اختلافات مذهبی موجود بین خودشان، با هم ملاقات کردند. تعدادی از آنها کمونیست بودند یا. سوسیالیست، و عده دیگری کاپیتالیست - در بین آنها آدم‌هایی با رنگ‌های سیاه، قهوه‌ای، سرخ یا زرد دیده می‌شد.

تنها عصری که در کنفرانس بانداوک پذیرفته نشده بود، موجود سفید پوست بود. اوج شرکت در این کنفرانس نداشت. و به همین جهت بود که شرکت کنندگان براحتی نتوانستند به رقص‌های همدیگر گوش بدهند و عقاید خود را برای همه دیگر تشریح و تفهیم نمایند و توافق حاصل کنند. این همان چیزی است که ما، من و شما باید آنرا درک و فهم کنیم. ملت‌هایی که در بانداوک جمع شده بودند، سلاح‌های هسته‌ای نداشتند، هواپیماهای حامل بمب‌های اتمی نداشتند، هیچ‌یک از سلاح‌های سنگین کسفیست پوست صاحب آن است. در اختیار آنها نبود... آنها فقط یک چیز داشتند، و آن، تفاهم و اتحاد بود.

آنها اختلافات کوچک و ناچیز خود را به سکوت برگذار کردند. بقیه در صفحه ۶۶

(۱) بطوریکه خود مالکولم توضیح میدهند، واژه «سیاه» معنی و مفهومی دارد و خلاف معنا و مفهوم متداول است. باین شرح، «وقتی که من می‌گویم «سیاه پوست» منظورم غیر سفید پوست است یعنی سیاه، قرمز، زرد و غیره...»

نظیر باپتیست‌ها و متودیس‌ها فرق می‌کند. شما اگر باپتیست یا متودیس‌بانی باشید، مشت و لگد تحویلشان نمی‌دهند، اگر شما کارگر ساده سفید پوستی باشید، مشت و لگد تحویلشان نمی‌دهند. اگر شما امریکائی باشید، بدون شک و تردید مشت و لگد تحویلشان نمی‌دهند فقط وقتی شما سیاه پوست باشید، با مشت و لگد سروکار خواهید داشت. پلی... مشت و لگد تحویلشان می‌دهند، مشت و لگد تحویل همه می‌دهند چونکه ما سیاه پوست هستیم.

همه باید بدانند که ما یک دشمن مشترک داریم، یک زجر دهنده مشترک، یک استثمارگر مشترک، و یک نابودکننده مشترک. وقتی ما بدانیم که یک دشمن مشترک داریم، ناچار اختلافات خود را کنار می‌گذاریم و پیوسته خواهیم شد.

دشمن ما سفید پوست است. او دشمن تک‌تک ماست. میدانیم که در بین شما چند تنی پیدا می‌شوند که معتقدند بعضی سفید پوستها، دشمن ما نیستند. مسا مده این چند تن زنده بمان، حقیقت را بایشان نشان خواهد داد.

در بانداوک، فکر می‌کنم سال ۱۹۵۴ بود که برای اولین بار سیاهان (۱) با وحدت و یکپارگی با هم برخورد کردند. اگر شما آنچه را که در کنفرانس بانداوک گذشته است و نتایج آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار میدادید، ملاحظه میکردید که ما، من و شما، می‌توانیم از نتایج این کنفرانس برای حل مسائل مربوط به دشمنان الهام بگیریم. در بانداوک، تمام ملتها - ملل سیاه پوست افریقا

مقاله‌ای که می‌خوانید خلاصه‌ای از یکی از نطق‌های مالکولم X است (مجموعه نطق‌های او یزودی در انتشارات فرانوا اسپرو ( چاپ پاریس ) تحت عنوان «قدرت سیاه» با معرفی ژرژ برانمن و مقدمه کلود ژولین انتشار خواهد یافت)

مالکولم لیتل در ۱۹ مه ۱۹۳۵ در اوامها واقع در ایالت براسکا تولد یافت. در سن ۱۵ سالگی مدرسه را ترک گفت. در بیست و یک سالگی به خدمت در ارتش روانه‌شد. در زندان به مذهب اسلام گروید و به گروه «مسلمانان سیاه پوست» ملحق شد. در سال ۱۹۵۲ مالکولم X پس از خروج از زندان، با نام فعالیت‌های مربوط به گروه مسلمانان سیاه پوست...

در سال ۱۹۶۴ در مسامه پس از بازگشت به امریکا، در نیویورک مورد سوء قصد قرار گرفت و به شهادت رسید. مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید تقریباً نیمی از سخنرانی مالکولم در دیترویت، در نوامبر ۱۹۶۳ است، یعنی اندکی قبل از جدایی از نهضت مسلمانان سیاه پوست...

چه سرخ چه زرد پوست ۷ مسئله بسیار جدی را برای جامعه امریکا بوجود آورده‌اند. باز حقیقت آنست که این جامعه نمی‌خواهد شما را بپذیرد. این جامعه شمارا محکوم به نفس‌عقل و شعور کرده است و شما بر چوب پیشواری می‌زنید. و با همین اتهامات، ظلم و تبعیض موجود را توجیه میکند. آنچه که ما، من و شما باید انجام دهیم اینست که بی‌ساموئیم چگونه اختلافات خودمان را فراموش کنیم. وقتی که ما گرد هم می‌آئیم، اجتماع ما با سایر مجامع و گروه‌هایی

آنچه ما می‌خواهیم، من و شما اینست که عاری از تکلف، و چنان سخن‌گویم تا همه کسانی که در اینجا حاضرند بتوانند بدون زحمت آنرا فهم کنند. امشب، همه ما و همه ناظران پذیرفته‌ایم که امریکا باید یا مسئله بسیار جدی مواجه شود. وجود ما سیاهان، بزرگترین مسئله اجتماعی امریکا را تشکیل میدهد و خود این مسئله دلیل وجود یک تبعیض است و دلیل آنست که بسیاری از سفید پوستان چشم دیدار ما را ندارند. واقعتاً آنست که شما چسیاه باشید، چه قهوه‌ای،

## انقلاب سیاه (پتیه)

زیسرا که واقعا تنها در يك مورد می خواستند با هم توافق سازش کنند. در آنجا يك افریقائی که از کتیا آمده بود، بوسیله انگلیسی ها استعمار شده بود؛ يك افریقائی دیگر که از کنگو آمده بود، بوسیله بلژیکی ها استعمار شده بود؛ يك افریقائی دیگر که از گینه آمده بود، بوسیله فرانسوی ها استعمار شده بود، يك افریقائی دیگر که از آنگولا آمده بود طعم استعمار پرتغالیها را چشیده بود. حقیقت این بود که يك دشمن واحد در همه جا مارا رنج بریدار. موجودی که ما را در کتیا استعمار میکرد به استعمار سیاهان در کنگو می پرداخت و استعمارگر کنگو، باز همان کسی است که ما را در افریقای جنوبی و در رودزای جنوبی و در بوهانی و در هند و در افغانستان و در پاکستان استعمار می کند.

آنها دریافتند که هر جا انسانی برنگ تیره مورد زجر و شکنجه قرار گرفته زجر و شکنجه دهنده، سفید پوست بوده است. خلاصه آنکه، واقعه ای که آنها را بدور هم جمع کرد، وجود يك دشمن بود.

اکنون که من و شما، در اینجا، در «ترویت» جمع شده ایم احساس می کنیم که از خواب خرگوشی بیدار شده ایم. هنگامیکه ما به اطرافمان می نگرییم، به نوبه خود می فهمیم که اینجا، در آمریکا همه ما با همان دشمن روبرو هستیم. در جنوبی، یا در میشگان، دوستان ما زیر سلطه بوداگران آهسته آهسته این همان دشمنی است که در کالیفرنیا یا در نیویورک نیز با سیاهان از در خصومت درآمده است. این همان موجود است با چشمانی آبی، با موهای بلوند با پوستی روشن، درست همان موجود

ما بساید همان کاری را انجام بدیم که برادران ما در برابر دشمن انجام داده اند. آنها همه اختلافات و بگو مگوهای خود را کنار گذاشتند و لااقل با وجود عدم توافق و اختلاف و نفاق کاری کردند که دشمن بر آن وقوف

نراید. ما نیز بجای اینکه عیوب و اختلافات خود را در معرض دید دیگران بگذاریم باید بدانیم که همه متعلق به يك خانواده ایم. وقتی که يك ماجرای خانوادگی برای خانواده مان پیش می آید، نمی روید در میدان عمومی بسا فریاد آنرا بگوش همگان برسانید. اگر شما چنین کاری را نکنید، همه متفق القول خواهند شد که شما موجودی تربیت نیافته، فاقد فهم و شعور، و در تحلیل آخر فاقد فرهنگ و تمدن و خلاصه کلام وحشی هستید.

پس چه باید کرد؟ راه صحیح و عادلانه اینست که اختلاف و نفاق را زیر سرپوشی گذشت و خون سردی پنهان کنید، پستی بزبان ساده تر به اثنای بروید، اهل خانه را در آن افاق جمع کنید، در افاق را قفل کنید، مسئله را خونسردانه مطرح کنید و راه حلی برای آن بیابید. با چنین حسن تدبیر، هنگامی که از خانه خارج می شوید می دانید که جنبه مشترک و متحدی بوجود آورده اید. این همان کاری است که ما باید در جامعه خودمان، و در شهر خودمان، و در ایالت خودمان انجام بدیم.

علاقتمندم که مطالبی در «توضیح» اختلافات مابین انقلاب سیاه و انقلاب سیاه پوست بیان کنم. آیا این دو مانند همند و فرقی مابین شان وجود ندارد؟ اگر این دو، یکی نیستند، اختلافشان از کجا ناشی می شود؟ چه اختلافی مابین انقلاب سیاه و انقلاب سیاه پوست وجود دارد؟ قبل از پرداختن به جواب این مطلب، بهتر است ببینیم انقلاب چیست؟ اغلب اوقات وقتی که بفکر فرومیریم، تصور می کنیم که تعداد بسیار زیادی از مردم، واژه «انقلاب» را بکار می برند، بدون اینکه در جستجوی معنی دقیق آن باشند، بدون اینکه در ضمن بررسی دقیق ببینند که معنای واقعی واژه، و مختصات تاریخی آن از کجا سرچشمه گرفته است.

صحیح آنست که طبیعت تاریخی يك انقلاب، انگیزه يك انقلاب، نمای بر روی يك انقلاب، نتیجه يك انقلاب و شیوه های معمول يك

انقلاب را مورد مطالعه قرار دهیم.

انقلاب امریکائی ۱۷۷۶ را بیاد آورید. هدفش چه بود؟ زمین، زمین را برای چه چیز میخواستند؟ برای اثبات لزوم استقلال. این انقلاب چگونه به مرحله عمل و اجرا درآمد؟ با ریخته شدن خون. مطلب اساسی اینست که این انقلاب برای زمین و بخاطر استقلال صورت گرفته است. و تنها شیوه بدست آوردن زمین، تار کردن خون است. انقلاب فرانسه، بر چه پایه ای استوار شده بود؟ بر اساس تیرد افراد فاقد زمین بر ضد مالکان زمین. هدفش چه بود؟ زمین. چگونه زمین را بدست آوردند؟ با تار کردن خون. هر دو اردو گاه یعنی بر زمینها و زمینها و از راه در سرتاسر تاریخ از هم نترس داشته اند، در میان آنها نه مصالحه ای وجود دارد نه داد و ستدی.

انقلاب روسیه بر چه پایه ای استوار بوده است؟ - بر پایه زمین. افراد فاقد زمین بر ضد مالک زمین دار بیخاستند. چطور این کار را به انجام رسانیدند؟ با ریختن خون. انقلابی که افرادی بخاطر آن خون خود را تار نکنند وجود ندارد. و شما از ریخته شدن خون خودتان واقعه دارید.

وقتی که سفید پوست ما را به کره می فرستاد، شما خون خودتان را می ریختید. او شما را به آلمان فرستاده است، شما خون خودتان را ریختید. او شما را به جنوب اقیانوس آرام فرستاد تا با زبونی ها بچنگ بپردازید، شما خون خودتان را ریختید. شما خون خودتان را بخاطر سفید پوستها می ریزید، ولی وقتی با بس کلیسا ها پتان را با خاک یکسان می کنند و دختر بچه های شما را بقتل میرسانند، در اینوقت شما دیگر خونی در بدن تان جاری نیست. شما وقتی خونتان را می ریزید که سفید پوست شما بگوید «بریز!» شما وقتی گاز می گیرید که سفید پوست شما بگوید «بگیر!» شما وقتی پارس می کنید که سفید پوست شما بگوید «پارس کن!» وقتی این حرفها را در باره خودمان

بزبان می آوریم، از خود متعجب می شویم، ولی چه کنیم که واقعبین هستیم است، شما چطور در میسی سی پی مخالف زور و خشونت میشوید، در حالی که در کره مظهر زور و خشونت بوده اید؟ شما چطور متعلق عدم توسل به زور را در میسی سی پی و در آلاباما، در زمانی که کلیسای شما با بس با خاک یکسان شده اند و دخترهای خرد سالشان بقتل رسیده اند، توجیه می کنید، در حالیکه نسبت به هیتلر و موسولینی و دیگران که حتی نمی شناسیدشان از منطق خشونت و زور پیروی می کنید؟

اگر زور و خشونت در امریکا خطاست، در کشورهای بیگانه هم خطاست. اگر توسل به زور و خشونت برای دفاع از زنها سیاه پوست، از کودکان سیاه پوست، از بچه های شیرخوار سیاه پوست، خطاست، پس امریکاهم که ما را بر پرچم فرامی خواند، و اوادارمان میکند نه طرق زور و خشونت را تمرین کنیم و اصول آنرا فراموش کنیم تا در کشورهای بیگانه برای دفاع از منافع سوداگرانمان، آن اصول را اعمال کنیم. برای خطا میروید و مجرم و گناهکار محسوب می شود. امریکا بما می آموزد برای دفاع از خودش زور و خشونت بکار ببریم، وقتی که او چنین حقی برای خودش قائل باشد پس ما، یعنی من و شما حق داریم آنچه که برای دفاع از خودمان در اینجا در خود امریکا لازم است بکار ببریم.

انقلاب چین را بیاد آورید. آنها هم زمین میخواستند. برای تحقق این انقلاب ملتی بیخاسته و انگلیسی ها و همچنین عمو سام - های چینی را از خانه شان بیرون ریختند. بله، اینها را چینی ها از خانه خودشان بیرون ریختند و ده سال بعد از آن تاریخ دیگر عمو سامی در چین وجود نداشت. امروز، چین یکی از استوارترین و سرسخت ترین ترسناکترین کشورهای دنیاست برای موجود سفید پوست. شمار میروید، زیرا که دیگر عمو سامی در آن دیار پیدا نمی شود. يك انقلاب سیاه هم در افریقا بچشم می خورد. در کتیا، ما توماثو سربازان يك انقلاب بزرگ بر ضد استعمار بودند.

آنها هر چه را که سداشتان

می‌شد نابود می‌کردند؛ انقلاب آنان نیز بر اساس زمین‌بایه‌گذاری شده بود. انقلاب، حوس‌زمین بود. و بالاخره در الجزیره، در شمال آفریقا، نیز شعله‌ی انقلاب تا سالیان دراز فروزان بود. الجزایری‌ها انقلابی بودند، آنها نیز خواستار زمین بودند و فرانس به آنان بدبختی را به ارمنیان آورده بود بدین جهت الجزایری‌ها به استعمار فرانسه گفتند، کورتان را اگر کتید! آنها خواهان زمین بودند، و بالاخره با فداکاری و جانبازی آنچه را که می‌خواستند بدست آوردند.

خواهران و برادران، من از این جهت همه این انقلاب‌ها را بخاطر تان می‌آورم تا بشما ثابت کنی انقلاب آرام و بدون خونریزی نمیتواند وجود داشته باشد. انقلابی که انسان گون‌راست و چپ‌را در برابر سیلی دشمن نگاهدارد (۱) وجود ندارد. انقلاب بدون توسل بزور، وجود ندارد.

انقلاب بدشمنی برمیخیزد، انقلاب مسالحه نمی‌شاند؛ انقلاب، هرمانی که بر سر راه خود ببیند و از گون میکند و از بین میبرد. در نظر گاه انقلاب همگان حتی شماهایی که در اینجا نشسته‌اید یکسانند. چنین انقلابی برای شما لازم است. یکی از کشیش‌ها می‌گوید، باید دست‌ها را بیهوده و نتمه «ما بیروز» خوابیده‌ها با آواز بلند خوانند. چنین کاری در انقلاب درست نیست. پا رقص و آواز نمیتوان انقلاب کرد.

انقلاب، بر پایه زمین بنا شده است. یک انقلابی، بزمین احتیاج دارد، زیرا می‌خواهد که ملت خود را یک ملت آزاد و مستقل را در آن جای دهد.

شما با اصطلاح غلامان سیاه پوست آشنا هستید. آنها کسانی بودند که در منزل ارباب نوکری می‌کردند و بظاهر لباس‌های خوب می‌پوشیدند و از همان غذائی که ارباب میل میکرد، می‌خوردند و در هر حال در نزدیکی ارباب و در زیر سایه او می‌زیستند؛ اینها ارباب‌پاشان را دوست میداشتند، هر چند که ارباب علاقه‌ای به آنها نداشت. بیچاره‌ها در موقع لزوم برای نجات ارباب و خانه‌اش، جان خود را فدا

میکردند، اینکار را اغلب نه به دستور ارباب، بلکه از روی میل و رغبت، داوطلبانه انجام میدادند. اگر ارباب میگفت، «ما خانه حسابی و خوبی داریم» سیاه پوست نوکر میگفت، «بعله، ما خانه حسابی و خوبی داریم» وقتی ارباب میگفت، «ما اوهم میگفت، «ما... از اینجا ما میتونیم یک غلام سیاه پوست قابل تشخیص است.

اگر خانه ارباب آتش می‌گرفت، سیاه‌پوست نوکر حتی بدون اینکه ارباب دستوری بدهد با قدرت و نیروی فوق‌العاده‌ای با آتش مبارزه میکرد. اگر ارباب مریض میشد، سیاه‌پوست نوکر میگفت، «چه شده ارباب؟ ما مریض هستیم»، ما مریض هستیم. او خودش را با ارباب همسان میدانست. اگر شما می‌آمدید نزد سیاه‌پوست نوکر، و با او می‌گفتید، «بیا فرسار کنیم، خودمان را نجات دهیم، این خانه را ترک کنیم»، سیاه‌پوست نوکر، بشما خیره میشد و جواب میداد، «شما عقل خود را از دست داده‌اید، منظور از ترک کردن این خانه چیست؟ آیا شما خانه‌ای بهتر از این سراغ دارید؟ کجا بمن چنین لباس‌هایی خواهند داد؟ کجا بهتر از این منزل غذا توانم خورد؟ سیاه‌پوست نوکر چنین بوده است. در آن زمان او را «House - nigger» مینامیدند. امروزه هم او را چنین مینامند. زیرا هنوز نمونه‌هایی از آن افراد وجود دارند.

سیاه‌پوست نوکر، امروزه هم ارباب خود را دوست میدارد. می‌خواهد در نزدیکی او زندگی کند.

او ارزش خانه‌ای را که در آن زندگی میکند، سه برابر بیشتر ارزیابی میکند، هیچ چیز برایش ارزشمندتر از زندگی در کنار اربابش نیست؛ آنوقت او بدیگران از اینکه «تنها سیاه‌پوست محله خودش است» قهر می‌فرشد. «من تنها سیاه‌پوست این مدرسه‌ام» ولی چنین فردی جز یک سیاه‌پوست نوکر، کس اصطلاحی که برای تحقیر سیاه‌پوستان بکار می‌برند.

دیگری نیست. و اگر کسی نزد او برود بگوید، «این خانه را ترک کنیم» دقیقاً همان جوابی را به او خواهد داد که ورد زبان سیاه‌پوست نوکر سابق بود؛ «منظور تان از ترک کردن این خانه چیست؟ یعنی از آمریکا، از این مرد سفید پوست مهربان جدا بشوم؟ چه کاری بهتر از این کاری که دارم میتوانم پیدا کنم؟ چنین است پاسخ آنها یکسانی که ایشان را دعوت بمبارزه و مقاومت منفی میکنند.

وضع زارعین و کارگران سیاه‌پوست بمزایب بدتر از غلامان شهر نشین بود... زندگی سیاه‌پوست کارگر درجه‌نم سیری میشد. اگر غلام سیاه‌پوست، بهترین قسمت گوشت خوک را میل می‌فرمود، کارگر و زارع سیاه‌پوست چیزی غیر از باقیمانده‌های گوشت خوک که آنرا بیمصرف و نفاه می‌نامند نصیبش نمیشد. بله، جداد شما اینطور زندگی میکردند. آنها نفاه خور بودند، هنوز هم عده‌ای از میسان شما نفاه‌خورهایی بیش نیستید.

زارعین سیاه‌پوست از صبح تا غروب کتک می‌خورند؛ در اتاق‌های محقری زندگی میکردند، لباس‌های کهنه‌ای بتن میکردند که احدی دیگر حاضر به پوشیدنشان نیست. آنها از اربابشان متنفر بودند. این کارگران، آدم‌هایی باهوش بودند.

سیاه‌پوست نوکر، اربابش را دوست میداشت، ولی سیاه‌پوست کارگر از ارباب متنفر بود، وقتی که خانه طعمه حریق میشد، سیاه‌پوست کارگر برای خاموش کردن آتش زحمتی بخود نمیداد، سیاه‌پوست کارگر خدا خدا میکرد که لاف‌بازندگی و زیندن بگیرد و حریق را شدیدتر کند. وقتی که ارباب بهیستر بیماری می‌افتاد سیاه‌پوست زارع خدا خدا میکرد که او بچشم وصل شود. اگر کسی بنزد سیاه‌پوست زارع می‌آمد و به او پیشنهاد میکرد، «این خانه را ترک کنیم، خودمان را نجات دهیم» او جواب نمیداد، «بکجا بریم؟

بلکه میگفت، «بکجا رفتن مهم نیست، هر جا جز اینجا» امروزه در آمریکا هنوز سیاه‌پوستان مزارع وجود دارد. و من یکی از آنها

هستم. سیاه‌پوستان مزارع، توده‌های بزرگی را تشکیل میدهند.



در کتاب مقدس ما، قرآن، هیچ‌جا بماتوصیه ننده است که هر زجر و شکنجه‌ای را با آرامش و شکنجائی تحمل کنیم. مذهب ما، توصیه کرده است که هوشیار باشیم. شکلیا، مؤدب، باشکوه و توانین و اشخاص احترام بگذارید، ولی اگر کسی بشرف و شخصیت شما توهین کرد، روانه گورستانش کنید. این یک مذهب اصولی و منطقی است.

بدر و مادرم از آن بامن سخن گفته اند، چشم بخاطر چشم، دندان بخاطر دندان، سر بخاطر سر، و زندگی بخاطر زندگی، بفرمائید، اینست یک مذهب درست و حسابی. در این مذهب، هیچ‌جا بشما توصیه نمیشود اگر گرگی خواست از شما خوراکی برای خود فراهم کند، دم بر نیآورید، سفید پوست‌های آمریکائی چنین اند. آنها گرگند و شما گوسفند، هر چوپان و شبانی که بماند بگوید، بمن دشما، که از موجود سفید پوست فرار نکنید. قصد خیانت‌بما، بمن و شما را دارد زندگی خود را تنها و بدون دفاع نگذارید. از زندگی خود در برابر گرسگ‌ها محافظت کنید، و این بهترین کاری است که باید انجام دهید. اگر جز این کتید زندگی و موجودیت خود را باخته‌اید.

(۱) اشاره به گفته معروف مسیح است که اگر دشمن به گونه‌ی شما سیلی زد، موله راست خود را هم به او عرضه کنید...

انقلاب سیاه (2) راه پیمائی سیاه پوستان یا یک جنبش قلابی: به ادعای مالکولم: رهبران سیاه پوستان از سرمایه داران سفید پوست آمریکائی پولهای هنگفت گرفتند و به سیاه پوستان خیانت کردند

نویسنده: مالکولم ایکس / مترجم: ایل بیگی، فریدون / نگین، شماره 19، آذر 1345

روزگاری بود که سفید پوستان توانگر ، غلام سیاه پوستی را فراچنگ می آورد ، لباس های خوب به او می پوشاند ، غذاهای خوب به او می خوراند ، حتی اجازه می داد که تا حدی تحصیل علم و سواد کند ، علم و سواد بسیار رفیق و سطحی - ردینکوت مرتبی به تنش میکرد ، و غلامان دیگر را او می داشت که به او احتیاج بگذارند . آنوقت بود که نام ( ۱ ) میبایست وظیفه خود را در قبال ارباب ، ایفاء کند ، و هوای کار غلامان دیگر را داشته باشد . این همان استراتژی است که حتی در روزگار ما ، البته به شکلی دیگر ، وسیله همان موجود سفید پوست اعمال می شود . او یک سیاه پوست ، یک کاکاسیاه را بچنگ می آورد . از نظر شکل ظاهر موقعیت و وضعیتی برتر از دیگران ، به او عرضه میدارد ، در اطراف این مطلب ، چار و چنگال و تیلینات مفصلی برآه می اندازد ، تا آنجا

که آن غلام حلقه بگوش شهرت و معروفیت و حتی محبوبیت بدست می آورد . آنوقت ، همین کاکاسیاه دیروز ، بصورت سخنگو و رهبر و ناصح امروزین سیاه پوستان در می آید . در اینجا می خواهیم بطور خلاصه یک نکته دیگر را نیز یادآوری کنیم و آن شیوه ای است که سفید پوست از آن استفاده می کند ، یعنی استخدام « شخصیت های برجسته » و رهبران سیاه پوست ، برای میارزه با انقلاب سیاه و خرابکاری در آن .

مارتین لوتر کینگ ( ۲ ) . پس از اینکه در آلبانی ( ۳ ) و چترچی برای بدست آوردن حقوق مدنی سیاهان نتوانست توفیقی بدست آورد ، از هر نظر ، بطرزی و حشمتناك سقوط کرده است . کینگ ، همچون بسیاری از رهبران شناخته شده سیاه ، ارزش و اعتبار خود را از دست داده است . کنفرانس رهبران



از : مالکولم ایکس  
Malcolm X

ترجمه : فریدون ابل بیگی

انقلاب سیاه ( ۲ )

## راه پیمائی سیاه پوستان یا یک جنبش قلابی ؟

به ادعای مالکولم : رهبران سیاه پوستان از سرمایه داران سفید پوست آمریکائی پولهای هنگفت گرفتند و به سیاه پوستان خیانت کردند

مسیحی جنوبی (S.C.I.C) (۴) بادشواری‌های مالی آشنائی داشت .  
 و در عین حال مدتها در گریودار دشواریها و کشمکش‌هایی با سیاهان  
 بود ، زیرا این کنفرانس در آلبانی نتوانسته بود موفقیت‌هایی کسب  
 کند. حقیقت آن بود که بعضی از رهبران سیاهان و بخصوص آنها که  
 بتوان رهبران محبوب و توانای ملی مشهور شده‌اند ، در زمینه جنبش  
 حقوق‌مندی موجودات شکست خورده‌ای بیش نبودند. جنای ایشان دیگر  
 پیش‌توده‌های اسبیل مردم سیاه پوست رنگ‌نداشت. چنین بود که رهبران  
 ملی در پیشگاه مردم سرافکنده شدند و شکست خوردند و ارزش و  
 اعتبار و تأثیر خودشان را از دست دادند و در همین موقع بود که رهبران  
 محلی جوامع سیاهان جای آنان را گرفتند ، و توده مردم را بجانب  
 عمل‌سوق دادند .

در کمبریج ، مریلاند ، گاورای ریچاردسون ، در دانویل ،

و برجینی و نقاط دیگر ایالات متحده ، رهبران دیگری در سطح محلی  
 برای سیاهان بکار و فعالیت پرداختند . جشن کار و فعالیت  
 صمیمانه و پر ثمری را اصلاً و ابداً در سابقه اعمال سیاهانی که رهبران  
 ملی نامیده می‌شوند سرآغ‌نداریم. آنها شما را بحال خسودتان  
 رها کرده بودند، آنها شمارا در مشقت خودنگه داشته بودند . آنها  
 شمارا سر جایتان می‌شکوب کرده بودند و نمی‌گذاشتند به کوچکنترین  
 حرکتی بر ضد تبعیض تزاوی دست‌بازید.

دیری نپسائید که کیشنگ در پیرس منگام سز شکست  
 را چشید و ارزش و اعتبار خود را از دست داد. در این وقت بود که  
 سیاهان به کوچ‌ها سرازیر شدند . کیشنگ ، بیسه کالیفرنسی  
 رفت و پیرس معلوم‌بیست که چه مبلغ هنگفتی در این سفر پیرس کت‌بچنگ  
 آورد . او جنبش سیاه پوستان را وسیله‌ای برای معامله با سفیدپوستان  
 بشمارد در صفحه ۵۷



### انقلاب سیاه (بیه)

واخذ حق و حساب و باج و خراج از ایشان قرار داده بود. پس از آن به دترویت رفت. گروهی را به دور خود جمع کرد. و چندین هزار دلار دیگر بچنگ آورد و یادنان هست که کمی بعد، روی ویلکینز اردا مورد سرزنی و آنها را فرار داد. او، کینگ و کنگره نسواری تزدی (G. O. R. E) را متهم کرد که همه جا بینظمی و اغتشاش برپا کرده اند، چونکه هدفشان این بود که بدنال این اغتشاشی بزندان بیفتند و بعد از آن A. C. P. U. N. A. (۶) را وادار کنند که برای خروج آنان از زندان مبلغ بسیار قابل توجهی پول خرج کند. ویلکینز و یارانش، کینگ و G. O. R. E را با خاطر خراج کردن آنهمه پول برای اموری غیر ضروری و وارین نکردن مجدد آنها مورد تحقیر و سرزنی قرار دادند باری موضوع بدین گونه بود البته من بمتضه در این مورد خاص تجربه عینی ندارم، اطلاعات من محدود به مطالبی است که در روزنامهها خوانده ام. روی به کینگ حمله میکرد و کینگ به روی و فارمر به هر دویشان، و بدین طریق ایشان، این «رهبران ملی سیاهان» شروع کردند به رسوا کردن یکدیگر، و پنهان‌های همرا بروی آب ریختن، نتیجه اش این شد که هر دو دسته حا کمیت و نفوذ خودشان را بر توده سیاهان از دست دادند. سیاهان، در کوچهها بودند. و همچنانکه بطرف واشنگتن راه پیمائی میکردند با یکدیگر به بحث و مناشه می پرداختند، درست در همین ایام بود که در بیرمنگام انفجاری روی داد. بیاد دارید که سیاهان بیرمنگام نیز در همان زمان طغیان کردند و در حقیقت آنها نیز منفجر شدند.

در همین ایام بود که کندی گروه کمکی به بیرمنگام فرستاد و بدنال این واقعه نیز در تلویزیون ظاهر شد و گفت: «مسئله سیاه بوستان، یک مسئله اخلاقی و وجدانی است.» بعد از آن بود که او اعلام داشت قانونی در زمینه حقوق مدنی تهیه خواهد کرد. وقتی که کندی به این قانون اشاره کرد، همان وقت تزار درستان جنوب به روسیلهای که می توانستند برای بایکوت کردن یا جلوگیری از تحقق پذیرفتن آن شروع به توطئه چینی و وسیله پردازی کردند و به هر تهدیدی که ممکن بود در این راه مکنتر متوسل شدند. در آنوقت این مسئله برای سیاهان بوجود آمد که در مقابل زست جدید حکومت چه روشی اتخاذ کنند و چه بگویند. مسئله راه پیمائی مطرح شد. گفتند که بطرف واشنگتن برآه خواهند افتاد. بطرف سنا برآه خواهند افتاد. بطرف کاخ سفید برآه خواهند افتاد. بطرف کنگره برآه خواهند افتاد. گفتند که کارشان را تعطیل خواهند کرد. گفتند مانع کار کردن دولت خواهند شد، حتی گفتند که بطرف فرودگاه برآه خواهند افتاد. بروی باندهای فرودگاه دراز خواهند کشید و حتی یک هواپیما را نخواهند گذاشت که از زمین بلند شود. این، انقلاب بود. این انقلاب سیاه بود. (۷)

توده ها در کوچهها بودند. در برابر ایشان موجود سفید پوست، و دستگاههای امنیتی سفیدها، تا بعد مرگ وحشت کردند و مو بر اندامشان راست شد.

من در واشنگتن بودم و تقریباً جنب و جوش و ترس و هراس مقامات و واشنگتن را از نزدیک می دیدم. سفید بوستان قداره بند وقتی دیدند که در توجنیش سیاهان ناگهان بدت بچرخش درآمده و سیاهان تصمیم دارند به پایتخت هجوم ببرند، فوراً ویلکینز، راندلف و ایر «رهبران ملی سیاهان» را به جلسه مشورتی دعوت کردند پستی همانهایی را که مورد احترام شماها هستند و آنها دستور دادند، «چرخش گردونه را متوقف کنید» کندی به این «رهبران» اظهار داشت، «عجب، شما چطور گذاشتید که این قضیه چنین سردرگزی پیدا کند؟ با یا نام جواب داد، «منعرت میخوام، من نمی توانم این چرخ را متوقف کنم. زیرا من آنرا به حرکت در نیارده ام.»

من حرفهایی را که در بین آنها رد و بدل شده بود برای شما تکرار می کنم. آنها می گفتند، «ما حتی در جنبش اخیر شرکت نداشتیم، چطور می توانیم آنرا رهبری و هدایتش کنیم؟» گفتند، «این سیاهان از رهبران خاص خودشان، حرف شنوی دارند. آنها جلونی و تندتر از ما حرکت می کنند. سفید پوست حيله گری به آنها جواب داد، «خواه شما در این جریان دستی نداشته باشید یا داشته باشید من وصله شرکت داشتن در آنرا بشما خواهم چسباند. من شما را متهم به هدایت و تدارک این جنبش خواهم کرد. اما باور کنید من با جنبش سیاهان مخالفتی ندارم. من از این جنبش، حسن استقبال خواهم کرد. من از آن پشتیبانی خواهم کرد و به آن خواهم پیوست.»

چند روزی گذشت و رهبران ملی، در جلسه ای که در هتل کارلیست نیویورک تشکیل شده بود، حضور یافتند. ملک هتل کارلیست به خانواده کندی تملق دادند، در همین هتل است که کندی روزهای بسیاری را در آن سر کرده است، چون، بشما گفتم این هتل متعلق به خانواده اوست. در اینجا بود که یک مجمع انسان-دوستانه و خیرخواهانه، «برهبری سفید پوستی بنام استیفن کوری» تشکیل یافت. کوریه برهبران سیاه پوست گفت، «شما با اختلاف و نفاق و شقاقی که میان خود بوجود آورده اید، فرصت و موقعیتی را که برای تهیه قانون مدنی جدید فراهم آمده است، از بین می برید. شما در مورد پولی که از طرف سفید پوست های آزادخواه سیاهان داده شده و در محلی بنام شورائی در جهت گرد آوردن و متحد کردن نیروهای برای جنبش قانون مدنی (۸) متمرکز شده است، با هم دیگر کتبخار می روید و بهم دشنام می دهید. با تشکیل این شورا، همه نیروها و سازمانهایی که برای جنبش حقوق مدنی تلاش می کنند، بگردم جمع می شوند؛ و بعد با این وسیله می توانیم میزان پولهایی را که در اختیار شورای مورد بحث است، بعد بسیار زیادی افزایش دهیم.»

من همین الان بشما نشان خواهم داد که سفید پوست چند مکار و خلیه گراست. بزودی شورای مذکور تشکیل گردید. واستفن کوریه، «میلونی سفید پوست به ریاست آن برگزیده شد. یاول (۹) امروز در کلوب هال در باره این موضوع حرف میزد. یاول بخوبی در جریان کارهاست. راندلف هم در جریان امرست و هم چنین ویلکینز و بالاخره جناب کینگ. همه آن «شش مرد بزرگ» در جریان ماجرا هستند، همه اینها خوب می فهمند که من چمن گویم. یکسال که شور تحت قیمومت سفید پوست تشکیل گردید. کوریه به این «شش مرد بزرگ» قول داد که ۸۰۰۰۰۰ دلار به آنها بدهد تا بین خودشان تقسیم کنند. و بزودی بقول خودش هم عمل کرد. در ضمن قول داد که اگر قضیه راه پیمائی را عملی کنند ۷۰۰۰۰۰ دلار دیگر پس از راه پیمائی و خوابیدن سرسند بدهد آنها پرداخت کند. بله، ۵۰۰۰۰۰ دلار بین «رهبران بزرگی» که شما پشت سرشان نماز میخواندید، تقسیم شده است. این «رهبران» ششگانه به این پول هنگفت دست یافتند. ولی در ماجرا چه نصیب شما شد؟ زندان؟ با اینحال رهبران قلابی برای اینکه از تشدد بیاختند، برای شما اشک تماشای ریختند.

وقتی که برده ها بالا رفت، سفید پوست، دست به یک حمله تبلیغاتی زد و کارشناسان خبره ای را بکندک تقلید تا بطریق و وسائل مختلف این «شش مرد بزرگ» را بعنوان رهبران اصلی سیاهان و اقدامات آنان معرفی کنند. اما حقیقت این بود که این شش مرد بزرگ اسلادر جنبش ما شرکت هم نکردند بودند. در آن موقع اگر یادنان باشد، شما در «استپنکراستریت در کنوکر اده نو»، در فیلم مورد استریت، در سائتر الیاده نو، در خیابان شماره ۳۲ و ۶۳ در باره این راه پیمائی حرفها و زمزمه های می شنیدید. خلاصه چنین بود که «شش رهبر بزرگ» در رأس جنبش قرار گرفتند و با عنوان کردن مسئله راه پیمائی انقلاب سیاه را منحرف کردند. اقدام بدمی

آنان دعوت کردن و اکثر روزها ، پانزده پیوست بود . پس از آن پیک کشتی کا و لایت پیک خامام ، پیک کشتی بین سفید پوست را به این نمایش دعوت کردند ، یعنی از همان راهی وارد شدند که کشتی برای رسیدن به مقصد از آن استفاده کرده بود. استفاده از سندیگاما ، کاتولیک ها ، یهودی ها ، برنستان ها ، آزار بینوا هسان ، بازی را ، بیمانی ( یعنی مرکز انقلاب سما ) ، طرف واشنگتن آغاز کردند .

وقتی که قهوه شما خیلی سیاه یعنی خیلی قوی باشد ، چکر می کشد ، لایه با اضافه کردن شیر ، ارشدت و قوت آن می کشید . اگر زیادتر شیر به آن اضافه کنید ، طعم قهوه کاهش می یابد . و ممکن است کار بجائی برسد که دیگر شما از طعم قهوه چیزی دستگیر نمی شوید . قهوه سیاه ، خیلی قوی بود و ناچار می بایست آنرا رفیق کشید .

این قهوه خیلی گرم بود ، میبایست خنک و سردش کشید . آنها که شما را بردار می کردند ، اکثون و طبعه داشتند که برای شما لالائی بخوانند تا دوباره بشوای فروریید . و این کاری بود که با ندادن نمایش رام بیمانی بسوی واشنگتن انجام شد. و فنی که رام بیمانی تمام شد شما واشنگتن رسیدید ، دیگر از خشم و غضب خبری نبود. هدف همین بود ، دیگر از خشم و حرارت و شور و شعله آزاد بشوای و اهراس از مسالعه اثری نبود . رهبران بزرگه شما با همکاری سفیدپوستان از پشت به چشمتان حنجره فرو کردند ، شما آندره را رفته بودید یعنی رفتی حرف زدن و راه رفتن را هم نداشتید تا چه رسد به کارهای دیگر . رام بیمانی در آن مراحل آخری یک سیرک ، به یک پیک نیک میل شده بود نمیدانم که هرهای من به دلالتان نشست یا نه ؟

نمیدانم که حرفهای را باور کرده اید یا نه ؟ اگر حرفم را باور نمی کنید ، اگر بشما دروغ می گویم من همین جا هستم . بروید آن دختر رهبر بزرگه ، مارتین لوتر کینگ ، فیلیپ راندولف ، جیم فارمر و کلا تیر دیگر را بباورید . خواهی دید که این دختر رهبر بزرگه ، مثل موشی خوششان را جمع و جور خواهد آمدند کردیم شما مت دهان باز کردن را نخواهند داشت . و فنی که جسم بالادون از پارسی رسید ، اینها نگاه داشتند که او در جانی صحبت کند ، زیرا میدانستند که بالادون کسی نیست که در مقابل این خیمه شب بازی سکوت کند . از طرف دیگر میدانستند که

تعمیل این سکوت نیز مرا و دشوار است . آنها نمیخواستند که بالادون در دادگاه حرف بزند ، زیرا می گفتند که هیچوقت نمیتوان پیش بینی کرد که او چه حرفهایی بر زبان خواهد برد .

رهبران ملی ، چنان کنترالی در موقع رام بیمانی اعمال کردند که حدی بر آن متصور نیست . سیاهان می گفتند در چه ساعتی باید به واشنگتن رسید ، چه کارهایی باید انجام داد ، چه کارهایی مطلقاً نباید انجام داد ، در کجا باید ایستاد ، کدام طومارها را بویا چه محتوی هائی باید حمل کرد ، چه سرودی را باید خواند ، چه سخنرانی باید انجام بگیرد ، کدام سخنرانی نباید ایراد بشود . یادتان هست که رهبران ، بهمه شما گفتند که باید در سیدمدم شهر را ترک بگوئید و همین کار را هم کردید . آری ، میدانم که شما دوست ندارید این حقایق را بشنوید ، ولی من چاره ای جز گفتن و افتاء کردن آنها ندارم . ماجرای رام بیمانی ، ماجرای پیک سیرک بود ، پیک نمایش ، نمایش که اگر بروی صحنه می آمد همه فیلدهای هالیوود را شکست میداد و بصورت فیلم سال در می آمد . باید به روزی سه و سه شصت ساعت دیگر به اطرنهیه و کارگردانی چنین فیلمی جائز مسکار بهترین کارگردانی را اهداء کرد . و در ضمن باید به دختر رهبر بزرگه ، سیاهان نیز شش جایزه اسکار داد . زیرا بهترین نقشها را توانستند ایفاء کنند و بهترین بازی ها را ارائه دهند .

### حواشی

- ۱- نام اسطلاحی است که برای بردگان سیاه پوست رایج شده است .
- ۲- لوتر کینگ ، یکی از رهبران معروف سیاهان امریکات . ولی امروزه در بین طبقات روشنفکر سیاهان ، مطلقاً

محبوبین ندارد ، زیرا در صحنه های مبارزه سیاست امریکا ، در صحنه هایی که بطور فطری مرئوست سیاهان من بایست تمعین گردد ، او قیافه های قابل تأمل از خود نشان داده است . نکته جالب اینجاست ، در همان زمانی که طرفداران لیتل ، گروه گروه او را رها می کنند ، در همان زمانی که رهبران پیشرو سیاهان چون مالکولم سخت به این رهبران و شخصیت های برجسته ، میبازند و پدای آنان را بر روی آب میدارند در جشن زمانی ( درست بر همین موقع ) آکادمی سوئد به آقای داکتر لوتر کینگ ، جایزه نوبه در صفحه ۶۵



